بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و سی و نهم\_ 11 دی 1400

الجهة الخامسة؛ فی منهج الحنفیة فی التعامل مع الاحادیث،

آنچه من از این عنوان و توضیحاتی که بعد از این عنوان آمده است، می فهمم این است است که ایشان می خواهد بگوید ببینید ابوحنیفه و شاگردان او که مهمترین او قاضی ابویوسف بود و نیز محمد بن حسن شیبانی، چه شیوه‌ای در گزینش احادیث دارند، و نحوۀ برخورد آن‌ها با روایات منقوله چیست؟

این بحث را ایشان در دو مقام مطرح می کند، مقام اول، این که از روایات آنها کشف کنیم که چه شیوه‌ایی در تعامل با احادیث دارند، خود روایات نشان‌گر نگاه آن‌ها به احادیث است. مقام دوم هم سخنان آنهاست، بیشترین نقل هایی هم داریم از شافعی است.

[مقام اول؛ روایاتی که نقل کرده‌اند]

اما المقام الاول

روایت اول

**عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** از امام باقر ابوجعفر سلام الله علیه نقل می کنند و ایشان از رسول خدا: **انه دعا الیهود و سألهم و حدثوه**، یهود را خواند، صحبت هایی با انها کرد و انها هم احادیثی را نقل کردند، **حتی کذبوا علی عیسی فصعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم المنبر فخطب الناس، فقال ان الحدیث سیفشو عنی فما اتاکم عنّی یوافق القرآن فهو عنّی و ما اتاکم عنّی یخالف القرآن، فلیس عنّی**[[1]](#footnote-1)

این همان مضمونی است که در روایات ما هم آمده است از جمله از امام صادق سلام الله علیه نقل شده است که **خطب النبی صلی الله علیه و آله بمنی فقال یا ایها الناس ما جائکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته و ما جائکم مخالف کتاب الله فلم اقله**[[2]](#footnote-2)

[روایت دوم]

روایت دومی که آن‌ها نقل می کنند از امیر المؤمنین سلام الله علیه است: «**اذا اتاکم الحدیث عن رسول اله صلی الله علیه و آله و سلم فظنوا أنه الذی هو اهدی و الذی هو اتقی و الذی هو أحیا**»[[3]](#footnote-3) اگر روایتی از پیامبر نقل شد دیدید به هدایت و تقوا و زنده ماندن معنوی و حیات معنوی نزدیک‌تر است آن سخن پیامبر است، چون پیامبر شأنش هدایت است، تجسم تقوا است و نیز حیات است: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُم**»[[4]](#footnote-4).

ما هم در مضامین‌مان این روایات را داریم از جمله از امام صادق از پیامبر: «**اذا حدثتم عنی بالحدیث، فانحلونی اهنأه و اسهله و ارشده، فان وافق کتاب الله فانا قلتُه و إن لم یوافق کتاب الله فلم أقله**»[[5]](#footnote-5) ما باید چیزی را که پذیرای فطرت از او بیشتر و به دین سهلۀ سمحه نزدیک‌تر و به رشد و تکامل معنوی انسان‌ها اقرب باشد، به پیامبر نسبت بدهیم، یعنی هر چه را موافق کتاب خدا بود، بگوییم این حدیث نبوی است و الا فلا.

[روایت سوم]

روایت سوم که آن‌ها نقل می کنند، باز در همین زمینه است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی با آن مرض از دنیا رفت، فرمود **إنی لاحرم ما حرّم القرآن و الله لا یمسکون علی بشیء** یعنی خیلی مطالب به من نسبت می دهند **فاجعل القرآن و السنة المعروفة لک اماما قائدا و اتبع ذلک**. **و قس علیه ما یرد علیک مما لم یوضح لک فی القرآن و السنة**[[6]](#footnote-6)

یعنی اگر روایاتی آمد که انطباقش با قرآن و سنت واضح نبود و شک داشتی، مقایسه کن با قرآن و سنت اگر انطباق دقیق بود، بپذیر و الا نه، مشابه این روایت را هم ما زیاد داریم.

این مقام اول در کبرای کلی بین ما و حنفیه در این معیار پذیرش حدیث اختلافی نیست، بله اختلاف در اینجا خواهد بود که بعدا می گوییم اینها شیوه‌های دیگری را در این بین انتخاب کرده اند، این مقام اول که لحن روایات‌شان بود.

[مقام دوم، کلمات بزرگان حنفی]

اما مقام دوم که سخنانشان باشد.

**قال ابویوسف فعلیک من الحدیث بما تعرف العامة و ایاک و الشاذ منه**،[[7]](#footnote-7) اگر یک حدیثی بود که مضمونی از شذوذ داشت، با آنچه متدینین از اسلام می شناسند، با آنچه از اسلام توسط بزرگان با تقوا معرفی شده، هماهنگ نیست، این را ازش دوری کن.

این دقیقا همان نکته ایی است که در مقبولۀ عمربن حنظله آمده است: «**المجمع علیک من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه**»[[8]](#footnote-8)

و باز انها در حرف های خود گفته اند: **و الروایة تزداد کثرة**، خیلی روایات نقل خواهد شد، **و یخرج منها ما لا یعرف،** روایاتی که معروف نیست، یعنی مهر امضای قرآن و سنت ندارد، **و لا یعرفه اهل الفقه**، **و لا یوافق الکتاب و السنة، و ایاک و شاذ الحدیث و علیک بما علیه الجماعة من الحدیث و ما یعرفه الفقهاء، و ما یوافق الکتاب و السنة، فقس الاشیاء علی ذلک فما خالف القرآن فلیس عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فان جائت به الروایة**[[9]](#footnote-9)

و هذا الکلام شبیهٌ بما فی مرسلة العیاشی عن الحسن بن الجهم عن العبد الصالح علیه السلام قال: «**اذا کان جائک الحدیثان المختلفان فقسهما علی کتاب الله و علی احادیثنا، فإن إشبههما فهو حق،و ان لم یشبههما فهو باطل**»[[10]](#footnote-10)

[نتیجۀ آیت الله سیستانی از روایات منقوله و کلمات حنفیه]

**و المتحصل مما ذکرنا: ان الحنفیین کانوا یقولون بمثل ما نقول من لزوم النقد الداخلی و کون الروایة موافقة للقرآن کما فی روایاتنا، و لیس مرادهم من القیاس: القیاس المصطلح، بل المراد موافقة القرآن فی المعنی، و اهدافه العلیا و ان انحرف متأخروهم و قالوا بالقیاس، و هذا لا یمکن اثباته من کلمات المتقدمین منهم کأبی یوسف و محمد بن الحسن الشیبانی**.[[11]](#footnote-11)

[برداشت ما از کلام آیت الله سیستانی]

فعلا عرض می‌کنم، ما باشیم و این عبارت سید سیستانی با توجه از ایشان آموختیم در بحث خبر واحد، که روایت علاوه بر نقد سندی باید نقد دلالی و مضمونی شود، باید به کتاب خدا و سنت قطعیۀ نبویه عرضه شود و نیز از ایشان آموختیم، که مراد از عرضۀ روایت به کتاب، مراد از عرضۀ روایت به سنت، مراد از موافقت با کتاب و سنت، مراد از مخالفت با کتاب و سنت، این است که شما اخبار آحاد را نگاه کنید، اگر مضمون این اخبار آحاد با آن‌چه ایشان آن را روح شریعت نامید و این‌جا تعبیر می کند به اهداف علیای قرآن و سنت، موافق بود، اخذ کنید، منظور از موافقت این نیست که روایتی را اخذ کنید که مضمونش دقیقا در قرآن آمده باشد، این که دیگر ما به روایت چندان نیازی نداریم و اگر این باشد باید خیلی از روایات را کنار بگذرایم، روایاتی که می گوید نماز این گونه است، حج آن گونه است که در ظاهر قرآن باشد. مقصود این نیست که آنچه در ورایات هست باید دقیقا در قرآن هم باشد تا قابل قبول باشد، مقصود این است که آنچه در روایات آمده است، مخالف آن اساسی‌ترین پیام‌های قرآن و سنت نبویه نباشد، روایتی که مثلا به قول ایشان با عدالت موافقت ندارد، و عقل سلیم آن را مخالف عدالت می داند، اخذ به آن نمی کنیم چون مخالف روح قرآن و سنت است.

مثال دوم ایشان که درست هم هست، این است که اگر روایتی مخالف کرامت انسان بود، این روایت مخالف روح قرآن است و ما آن را کنار میگذاریم، و نیز از ایشان آموختیم که اگر بزرگی مثل شیخ مفید به نقل محقق در معارج فرمود، باید روایات را با کتاب خدا قیاس کرد، مقصود آن قیاس مذموم، عند الائمه علیهم السلام نیست، و این نشان می‌دهد اگر در روایات حنفیه آمده بود **و قس علیه** و در روایت ما هم آمد **فقسهما علی کتاب الله**،. اگر در کلمات ابویوسف، همان عبارتی را می‌بینیم که شیخنا المفید، رضوان الله علیه فرمود: **فقس،** مراد از این قیاس، آن قیاس مطرود و مضمون نیست، بلکه مراد مقایسۀ مضمون روایات آحاد است، با اصل و اساس و بنیان قرآن و سنت قطعیه. تا انیجا اگر کلمۀ قیاس ر ا در سخن ابویوسف، و محمد بن حسن الشیبانی دیدید، به آن معنای معهود که مذموم است، تفسیر نکنید، صراحت عبارات‌شان نشان می‌داد که مرادشان از قیاس چیست؟

منتهی تا این‌جا ما با حضرت آقای سیستانی دامت برکاته کاملا و صد در صد موافقیم ولی یک عبارت دارد:

**و ان انحرف متأخروهم و قالوا بالقیاس، و هذا لا یمکن اثباته من کلمات المتقدمین منهم کأبی یوسف و محمد بن الحسن الشیبانی**.[[12]](#footnote-12)

ما باشیم و این عبارت، گویا این قیاس با این تفسیر غیر قابل قبول در عهد ابوحنیفه و حتی شاگردان نیز منظور نبوده است، و این متأخرین از ابویوسف و شیبانی هستند که به انحراف قیاس مبتلی شده‌اند، ولی قطعا مراد سید سیستانی این نیست و بعدا هم شواهدی از سخن ایشان ارائه خواهم داد و لذا گمان می کنم یا بیان ایشان در این جا کمی ناقص بوده و یا مقرر محترم درست مطلب را تقریر نفرموده است.

به نظر می رسد مقصود ایشان این باشد -و اگر این باشد کاملا درست است و اگر غیر این فلا.- که کلمۀ قیاس را شما مشترک لفظی بگیرید:[[13]](#footnote-13)

1. گاهی کلمۀ قیاس گفته می شود و مراد آن قیاس منطقی است، آن از دور بحث ما خارج است.
2. گاهی قیاس گفته می‌شود و مراد از یک جزئی به جزئی دیگر رسیدن است، چیزی شبیه به استقراء که در منطق گفته اند استقراء ناقص است و مفید علم نیست.
3. سوم همین مقایسه، یعنی معنای لغوی قیاس نه معنا اصطلاحی.

به تعبیر بهتر که مشترک لفظی را هم نگویم:

1. گاهی منظور از واژۀ قیاس، معنای لغوی قیاس است یعنی مقایسه و ما نحن فیه کذلک، قیاس با کتاب و سنت یعنی مقایسه،
2. و گاهی مقصود از قیاس معنای اصطلاحی آن است، یا در علم منطق، یا در اصول، بالخصوص آنچه در فقه عامه منصوب به ابوحنیفه و پیروان اوست.

آقای سیستانی نمی خواهد بفرماید این قیاسی که الآن به ابو حنیفه و شاگردان او منستب است از ابو حنیفه و ابویوسف و شیبانی شروع نشده و نسل‌های بعدی هستند که این انحراف را وارد کردند، نه این قیاس باطل را شما در اصطلاحات خود انها هم می‌بینید، منتهی این که منظور اقای سیستانی است به نظر بنده این است که ایشان می خواهد بگوید اگر واژۀ قیاس را اینجا استعمال کرده اند، منظورشان این نیست که قیاس اصطلاحی را بر روایات ترجیح بدهند، بلکه منظور مقایسه کردن است، بله ممکن است از حنفی‌های نسل گذشته این را بگوید، نه این منظور این‌ها نیست.

حال منظور ابوحنیفه و شاگردانش از قیاس چیست؟ یک معنایش همین مقایسۀ لفظی است، معنای دگر بماند در ادامۀ بحث به آن خواهیم رسید.

به نظر مقصود ایشان این است نه آن که ان قیاس باطل ریشه در کلام ابوحنیفه و شاگردانش نداشته و مال نسل‌های بعد است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. الام، ج 7، ص 358. [↑](#footnote-ref-1)
2. کافی، ج 1، ص 69. [↑](#footnote-ref-2)
3. الام، ج 7، ص 358. [↑](#footnote-ref-3)
4. انفال: 24. [↑](#footnote-ref-4)
5. المحاسن، ج 1، ص 221. [↑](#footnote-ref-5)
6. الام، ج 7، ص 358. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی، ج 1، ص 68. [↑](#footnote-ref-8)
9. الام، ج 7، ص 358. [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسیر العیاشی، ج 1، ص 9. [↑](#footnote-ref-10)
11. رک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 53 تا 56. [↑](#footnote-ref-11)
12. تقریرات تدوین الحدیث، ص 56. [↑](#footnote-ref-12)
13. مراد این است که چمد معنا و مقصود دارد. [↑](#footnote-ref-13)